

که روزی دستم را در لانه‌ی مرغ‌ها برده بودم
طوری که، اشکهایم مثل خونی که از رگ‌ها به بیرون می‌پرد، از چشم‌هایم جاری شد.
دفاع از میهن را از پرندگان خانگی (مرغ‌ها) یاد بگیرم

صغور از کودکی در خاطر من است
دست مرا با شدت نوک زد
پدر برگریه‌ی من خندید و گفت: آگاه باش

حکایت

وطن دوستی



آشنایی پرندگان خانگی
که در لانه‌ی ماکیان، برده دست
که اشکم چو خون از رگ آن دم، جهید
میهن
وطن‌داری آموز از ماکیان»

صغور من مفتاح از کودکی
«هنوزم ز خردی به خاطر دَرست
منقول
به منقارم آن سان به سختی گزید
آگاه باش
پدر، خنده بر گریه‌ام زد که هان!

مفعول
با زکشتن من را

علی اکبر دهخدا

مفهوم این حکایت با کدام یک از عبارتهای زیر ارتباط بیشتری دارد؟

- ☐ با یک گل بهار نمی‌شود.
- ☐ دشمن، نتوان کوچک و بیچاره شمرد.
- ☐ جوینده، یابنده است.
- ☐ کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد.
- ☐ سالی که نکوست از بهارش پیداست.
- ☐ زخم زبان، بدتر از زخم شمشیر است.
- ☒ میهن دوستی، نشانه‌ی ایمان است.

